روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۰۸ ۰۳ ۹۹
۵شنبه
۱۶صفحه + ۱۶صفحه ۷شنبه | ۵ شوال ۱۴۴۱
+۲۴ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۱۱۵ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
● نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
● چاپ: شهر چاپ خراسان

حدیث روز

دعایی که بیشتر امید اجابت آن می‌رود زودتر به اجابت می‌رسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

امام موسی کاظم(ع)

رطوبت هوا	۱۵٪
۲۱° ↓	۳۴° ↑
صبح	۲۵°
ظهر	۳۴°
عصر	۳۲°
شب	۲۷°

● اذان ظهر ۱۲:۲۹
● غروب آفتاب ۱۹:۴۰
● اذان مغرب ۲۰:۰۱
● نیمه شب شرعی ۲۳:۳۷
● اذان صبح فردا ۳:۳۳
● طلوع آفتاب فردا ۵:۱۷

بروز سیل خانمان‌برانداز در مشهد

۸ خرداد ۱۳۲۹

حوادث طبیعی از جمله اموری هستند که به راحتی از اذهان پاک نمی‌شوند و تا سال‌های سال در خاطره‌ها می‌مانند. سیل مهیب ۸ خرداد ۱۳۲۹ شمسی مشهد نمونه‌ای از این وقایع است. سیلی مهیب که علاوه بر خسارات فراوان، تلفاتی نیز در پی داشت. این سیل پس از پرکردن خندق داخل شهر و پشت محله سعدآباد، خیابان فردوسی، تهران و دروازه عیدگاه به مرکز شهر جاری شد و خرابی‌های بسیاری به بار آورد. براثر این سیل که ناشی از چند روز بارندگی بود هرچند به اماکن حرم مطهر، خسارتی وارد نشد اما زندان شهربانی، اداره برق و ساختمان شیر و خور رشید سرخ، ویران شد و حدود هزار خانه از بین رفت. همچنین حدود ۳۰ نفر هم جان باختند.

گاف رسانه ای یا کار رسانه ای؟

روایتی از مصاحبه مصطفی میرسلیم با بی‌بی‌سی که به عذرخواهی او ختم شد

زهرا اسکندریان
z.eskandarian@shahraranews.ir

شنیده شدن صدای مصطفی میرسلیم از شبکه بی‌بی‌سی فارسی باعث تعجب همه شد؛ نه به خاطر پخش شدن سخنرانی یا قطعه ضبط‌شده از مصاحبه او در این شبکه، بلکه به خاطر مصاحبه مستقیم با رسانه‌ای که حرف و حدیث درباره آن بسیار است. سه‌شنبه‌شب گوینده بخش خبری بی‌بی‌سی فارسی، گفت که «مصطفی میرسلیم، یکی از کاندیداهای ریاست مجلس است» و بعد سؤال خود را مبنی بر اینکه «رویکرد مجلس یازدهم در قبال دولت چیست؟ و اولویت‌هایش کدام‌اند؟» پرسید. مصطفی میرسلیم هم در بازه زمانی یک‌دقیقه‌ای به صورت کلی به این سؤال پاسخ داد. در ویدئویی که از این مصاحبه منتشر شده، صدای میرسلیم بسیار ضعیف است؛ بااین‌حال او گفت: دولت باید به مردم‌سالاری تن دهد، به آنچه در مجلس تصویب می‌شود احترام بگذارد و همکاری داشته باشد. این نماینده مجلس با بیان اینکه دولت باید به این گرایش مجلس اعتنا کند، ادامه داد: تا آنجا که می‌دانم مجلس هم نمی‌خواهد کارشکنی کند تا مسائل کشور به بن‌بست و مشکل برخورد نکند. او در ادامه هم گفت که رویکردهای مجلس یازدهم در جهت اصلاح ساختار بودجه است. همچنین موضوع اشتغال، اقتصاد و محرومیت‌زدایی نیز در این مجلس مورد توجه ویژه قرار خواهد گرفت. مصاحبه نامزد حزب مؤتلفه در ریاست مجلس با شبکه‌ای که بارها از سوی ارکان نظام، رسانه معاند خوانده شده است، مورد نقد و توجه بسیاری از فعالان فضای مجازی قرار گرفت. بیشترین انتقادات از این کار هم به دوران وزارت ارشاد میرسلیم برمی‌گشت. دورانی که اهالی فرهنگ، دل خوشی از این وزارتخانه نداشتند و با محدودیت‌های فراوانی روبه‌رو می‌شدند. مثلا یکی از کاربران فضای مجازی نوشته بود: «آقای میرسلیم! عجیب است که برای کسب قدرت ریاست مجلس به شیوه‌های غیرمشروع از جمله رسانه‌های ضدانقلاب متوسل می‌شوید! نه از آن دوره وزارت ارشادتان و آن برخوردها با مسائل فرهنگی و نه این مصاحبه با بی‌بی‌سی!»

یکی دیگر از کاربران توئیتر به انتخابات سال ۹۴ گریزی زده و نوشته است: «در سال ۹۴ لیست امید اصلاح‌طلبان برای انتخابات مجلس و لیست خبرگان مردم مورد حمایت هاشمی رفسنجانی را لیست انگلیسی خواند و گفتند به لیستی که رادیوی انگلیسی آن را تبلیغ می‌کند، رأی ندهید! ۴ سال گذشت و حالا نامزد ریاست مجلس انقلابی با همان رسانه مصاحبه می‌کند؛ زیبا نیست؟»

کاربر دیگری که خود را خبرنگار معرفی کرده نیز این‌طور نوشته است: «قبل از انتخابات خواستیم مصاحبه‌ای با جناب میرسلم انجام بدیم، بعد از کلی تماس و درخواست و نامه‌نگاری آخرشم حاضر نشدند مصاحبه کنند. حالا آقای نماینده مردم چطور نفهمیدن پشت خط چه کسی قرار داره؟»

در ادامه این ماجرا ساعت حوالی ۷ صبح دیروز بود که مصطفی میرسلیم برای عذرخواهی از این مصاحبه توئیت کرد. او در توئیتر خود نوشت: «این مصاحبه در شرایط مشغله زیاد کاری و بدون توجه به ماهیت تماس گیرنده انجام شده است. درهرحال از بی‌دقتی خود در اصل پاسخ دادن به بی‌بی‌سی که مواضع خصمانه آن برای ملت مشخص است، صرف نظر از محتوای آن، از محضر شریف مردم پوزش می‌طلبم.»

به نظر می‌رسد که سال ۹۶ حزب مؤتلفه می‌دانست که حتی در صورت باقی‌ماندن پشت نامزد حزبی خود نه چیزی عاید خودش می‌شود، نه مصطفی میرسلیم که در نهایت کمتر از یک درصد آرا را به خود اختصاص داد. اما حالا گویا به این نتیجه رسیده است که می‌تواند در کنار جریان‌های دیگر به وزن‌کشی با جریان قالیباف بپردازد و او را کنار بزند و همه تلاشش را هم می‌کند. مصطفی میرسلیم دیروز در صحن مجلس حاضر شده بود و احتمالا امروز مشخص می‌شود که به ریاست مجلس رسیده است یا نه؟ با این حال عصر دیروز قالیباف توانست بیشترین رأی را برای ریاست مجلس از فراکسیون نیروهای انقلاب اسلامی کسب کند.

در حاشیه قتل رومینای ۱۳ ساله

علیرضا پاکدل

عادت می‌کنیم

یادداشت

سلمان نظافت یزدی
روزنامه نگار

سال‌هاست سعی می‌کنم از یک مسیر ثابت و به قول بیهقی نبهره خودم را از خانه به روزنامه برسانم. حوصله ترافیک ندارم پس می‌ماند افتادن در دل کوچه پس کوچه‌ها و سیر خانه‌ها و محله‌هایی که پشت خیابان‌های اصلی از روند تغییر سریع جامانده‌اند و کمتر دستخوش تحول شده‌اند.

هرخانه و پنجره و درخت در این مسیر داستانی دارد، داستانی که من رهگذر از آن مطلع نیستم اما اگر کمی دقیق شوی می‌شود حسش کرد.

مثلا پلاک ۳۵ یک خانه دوطبقه نما سنگ است که می‌توانم حدس بزنم اوایل دهه ۷۰ ساخته شده است. درخت تاکی حیاط را پوشانده و اگر به دیوارهایش نزدیک شوم و دقت کنم می‌توانم رد یادگاری دختر و پسرهایی را ببینم که حالا خودشان پدر و مادر شده‌اند و دارند در آپارتمانی زندگی می‌کنند.

اما این راه‌های انحرافی تنها جذابیتشان خانه‌ها و نماها نیست. من در این عبور چندساله ۲ پیرمرد را هم نشان کرده‌ام و هر روز می‌بینمشان و حتی از دور و با صدای آهسته به آن‌ها سلام هم می‌کنم.

یک پیرمرد محافظه‌کار است و همیشه روی پله جلویی در خانه‌اش نشسته است و بالای سرش یک تابلوی آبی رنگ‌ورورفته نام کوچه را ثبت کرده، که نام یک شهید است. دوست دارم خیال کنم که آن پیرمرد پدر شهید است و هر روز زیر نام فرزندش نشسته است، با او حرف می‌زند، برای آینده ازدست‌رفته فرزندش نقشه می‌کشد و هر روز چشمانش ضعیف‌تر می‌شود.

اما پیرمرد دومی چند قدم آن‌طرف‌تر همیشه در حال قدم زدن است. پیرمرد وزنش زیاد است و انگار از بیماری رنج می‌برد و هروز با کمک یک واکر، مورچه‌ای قدم برمی‌دارد و خودش را به مقصدی می‌رساند که هنوز بعد از این همه سال برایم روشن نشده است، کجاست؟

اما این نداستن مقصد، اگر در یک مقیاس بزرگ‌تر فکر کنیم، تنها مختص آن پیرمرد نیست، حکایت همه ماست که انگار روی قایقی نشسته‌ایم و به سمتی می‌رویم که فقط رفته باشیم یا فقط حرکتی داشته باشیم. این از دغدغه‌های بیست‌وچهارساعته‌مان هم معلوم است، مثلا همین هفته‌ای که گذشت را اگر مرور کنیم، می‌شود تشنگی غیزانیه، قربان سبیل کلهر رفتن در کاخ آینه، فحش دادن به ایرانسل و قربان صدای همایون رفتن، چند کشتی رفتند و به مقصد رسیدند و بعد ناگهان غصه داس و ما و رومینای بی‌جان و قانونی که ۱۳ سال تصویب نشده است و احتمالا به‌زودی میان چند اتفاق دیگر فراموش می‌شود، تا خبر تلخ بعدی و تباه شدن یک زندگی دیگر.

اما وضعیت ارتباطم با این پیرمرد سبیلو که شبیه شیر دریایی است، بهتر است، معمولا در هفته چندروزی با او چشم‌درچشم می‌شوم و حتی سری هم به علامت سلام تکان می‌دهم اما تنها کمی چشم‌هایش را جمع می‌کند و بی‌هیچ پاسخی از سمت او عبور می‌کنم.

در روزهای گذشته که هنوز قرنطینه نشکسته بود، هربار که از کوچه رد می‌شدم و اثری از ۲ پیرمرد نبود، نگران بودم که نکند یکی از آن‌ها در این روزهای بی‌سروسامان تمام کرده باشد و من دیگر نبینمش، من دیگر نتوانم برای پیرمرد پله‌نشین قصه بسازم، برای شیر دریایی شعر بنویسم؛ «هر روز از تربیت شمالی ۹ رد می‌شوم/ یک شیر دریایی روزهای بازنشستگی‌اش را می‌گذراند/ سنجاقکی پیر کنار پیاده‌رو لیف می‌فروشد/ من رد می‌شوم/ هیچ‌کس نمی‌پرسد/ حلزونی در طبقه سوم یک روزنامه چه می‌خواهد».

به‌هرحال سختی مسئله این است که ما به مسیرها، خبرهای تلخ، دغدغه‌های بیست‌وچهارساعته و چیزهای دیگر عادت می‌کنیم، اما امیدوارم به فروختن روحمان عادت نکنیم که بعید است بتوانیم بعدا از پس خودمان بربیایم. بهترین تعریف از فروختن روح را استاد مصطفی ملکیان در یکی از درس گفتارهای تحلیل فلسفی‌اش داشته است: «حضرت علی(ع) در یک دعایی که مربوط به احوال آدمی است و اینکه روح آدمی می‌تواند چه استعلاهایی پیدا کند، دعایی دارند که من آن را همیشه در قنوت می‌خوانم: اللهم اجعل نفسی اول کریمه تنتزعها من کرائمی (خطبه۲۱۵): خدایا کاری کن که از چیزهای ارزشمند زندگی، جانم اولین چیزی باشد که از من می‌گیری؛ نکند قبل از این که جانم را می‌گیری، انصافم گرفته شده باشد، شرفم، عدالتم، راست‌گویی و ادب و دیگر مکرمت‌های اخلاقی‌ام گرفته شده باشد و تفاله‌ای شده باشم که تو جانم را می‌گیری. خدایا از میان چیزهای شریف، اولین چیزی را که می‌گیری، جانم باشد و وقتی می‌میریم شرفم، صداقتم، عدالتم، شفقت و عشق ورزی به انسان‌ها در من سر جایش باشد. تواضعم، انسان‌دوستی‌ام سر جایش باشد. نه اینکه تا جانم به لبم برسد و بمیرم، عدالتم، انصافم و مروت و جوانمردی و صداقت و تواضعم را از دست داده باشم.

این یکی از تکان دهنده‌ترین جملاتی است که در فرهنگ بشری گفته شده است. یعنی کریمه‌های وجود من زیاد است اما جان من اولین کریمه‌ای باشد که از من می‌گیری. این جمله، شبیه به جمله حضرت عیسی است که می‌فرمایند نمی‌ارزد جهان را بگیری و در مقابلش روح خودت را بفروشی، ولو جهان را در مقابل روحت به تو بدهند».

خلاص شدن از افتخارات

بریده خوان

ظاهرا انسان‌ها در احساس این خطرها باهم اشتراک دارند. چون وقتی کسوف کامل به پایان رسید، اتفاق عجیبی افتاد. وقتی خورشید از لبه حلقه، نور خیره‌کننده‌ای تاباند، کسوف به پایان رسیده بود. آن سرپوش لنز سیاه که نور به پشت آن می‌تابید، دوباره ظاهر شد و کنار رفت. بلافاصله نور زردفام دوباره آسمان را آبی کرد و درپوش سیاه، محو و ناپدید شد. دنیای واقعی دوباره آغاز شد. حالا به یاد می‌آورم: همه باعجله پراکنده شدیم. با ضربه‌ای ناگهانی به دنیا آمده بودیم و ملال‌زده شدیم. به پایین تپه شتافتیم. ماشینمان را پیدا کردیم. آدم‌های دیگر را می‌دیدیم که داشتند از تپه‌ها پایین می‌آمدند. به ترافیک بزرگ‌راه پیوستیم و رفتیم. یک لحظه هم به پشت سرمان نگاه نکردیم. یک‌جور به چاک زدن همگانی عجیب و غریب بود؛ چون وقتی ما تپه را ترک کریم، هنوز بخشی از خورشید گرفته بود؛ صحنه‌ای آن‌قدر نادر که ممکن بود برای دیدنش ۵ ساعت رانندگی کنیم. ولی دیگر بسمان بود. آدم‌ها حتی از افتخاراتشان هم بانوعی حس خلاص شدن عبور می‌کنند. از عمق اسرار و از بلندای جلال برگشتیم و با عجله به بی‌قیدی خانه‌هایمان شتافتیم.

هیچ‌چیز آنجا نیست/ پنج جستار درباره صداهایی که از طبیعت نمی‌شنویم/ انی دیلارد/ ترجمه محمد ملاعباسی/ نشر اطراف/ ۱۲۲ صفحه/ قیمت: ۱۹ هزار تومان

روشنفکر پارسیاستس داریم؟

گام گردی

بلقیس سلیمانی، نویسنده و منتقد ادبی، در صفحه اینستاگرامش از نبود روشنفکر واقعی در جامعه امروز نوشته است که در ادامه بخشی از آن را می‌خوانیم:

آه از این واژه پرطمطراق روشنفکر. باید از نسل من باشید تا بدانید این واژه یکی از پر بسامدترین واژه‌هایی است که در عمرتان شنیده‌اید و گفته‌اید.

این واژه هم مثل خیلی از واژه‌های دیگر تاریخچه‌ای برای خودش دارد. نسل ما روشنفکر را عموما آگاه و آگاهی‌دهنده می‌دانست و نسبتش را با توده مردم نسبت چوپان و گله می‌پنداشت. این خودرهبرپنداری روشنفکران مصائب فراوانی برای آنان داشت؛ آنان را در موضع قدرت و طبقه‌ای خاص قرارداد و آن‌ها را از سوژه‌های منتقد به رهبرانی آگاهی‌بخش تبدیل کرد. در این فرایند بسیاری از روشنفکران به مردمانی متفاوت با توده مردم تبدیل شدند؛ تئوری‌پرداز، برج‌عاج‌نشین که عمل را به دیگران واگذار کردند و اندیشیدن را وظیفه اصلی خود پنداشتند. به همین دلیل گاه زیستی متباین با آرای خود در پیش گرفتند. مثلا از سوسیالیسم دم می‌زدند اما زیست سرمایه‌دارانه داشتند. از جردن پایین‌تر نمی‌نشستند و ماشین فلان سوار می‌شدند ولی مدام از حق طبقه کارگر دم می‌زدند. به عبارتی شکاف بین تئوری و عمل، اینجا به بهترین وجه خودش را نشان می‌داد.

این‌ها را گفتم تا بگویم در جهان جدید جای روشنفکر پارسیاستس پا پارسیایی خالی است. روشنفکر پارسیایی کسی است که زیستش مطابق با تئوری‌اش و ادعاهایش است. بسیاری سقراط را یک روشنفکر پارسیایی می‌دانند که در میان مردم زیست و جان بر سر ادعاهایش گذاشت. شاید بتوان ادوارد سعید، متفکر فلسطینی الاصل، را در دنیای معاصر مصداق روشنفکر پارسیایی دانست که عنوان استاد دانشگاهی‌اش و نظریه‌پرداز بودنش مانع از آن نشد که به فلسطین برود و همراه مردم زخم خورده آن دیار شود. امروزه روز روشنفکرانی از گونه سقراط در ایران و جهان کم پیدا می‌شود. یادمان باشد کنشگران سیاسی لزوما روشنفکر نیستند و البته هر متخصص، هر تحصیل‌کرده و هر کارشناسی هم روشنفکر نیست. روشنفکر کسی است که به حکم عقل عمل می‌کند، معاصر جامعه خودش است و به تیغ نقد مسلح است. اگر روشنفکر پارسیایی باشد خود عامل به آرا و تئوری‌هایش است و گاه جان بر سر ایده‌هایش می‌دهد.

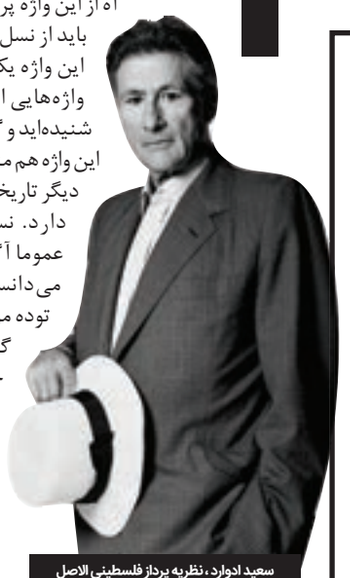

سعید ادوارد، نظریه پرداز فلسطینی الاصل

جای خالی داستان‌های عاشقانه کودک و نوجوان

گفت‌وگو

فرهاد حسن‌زاده، نویسنده کودک‌ونوجوان و نامزد نهایی ۲ دوره جایزه هانس کریستین اندرسن، در گفت‌وگویی با عنوان «نویسندگان چگونه برای نوجوانان از عشق بنویسند» با توجه به اتفاق تلخی که به تازگی روی داده، نکاتی را مطرح کرده است که بریده‌هایی از این گفت‌وگو را که خبرگزاری ایبنا منتشر کرده است، با هم می‌خوانیم.

● ما جایی زندگی می‌کنیم که موضوعاتی که نیازهای طبیعی و ارگانیک انسان است تبدیل به تابو شده و احساسی به نام عشق مصادف شده است با نیازهای جسمی و مفاهیمی از این دست. درحالی‌که از نظر روان‌شناسی همه می‌دانند که سن نوجوانی سنی خاص است که بچه‌ها در آن با انواع و اقسام احساس‌ها از جمله تنهایی، افسردگی، هویت‌یابی، عشق و... روبه‌رو هستند. همه این‌ها نیازهای طبیعی سن نوجوانی است. باید با آن‌ها کنار آمد. باید تلاش کنیم آن‌ها را مدیریت و کنترل کنیم و به نوجوانان کمک کنیم این شرایط بحرانی، ناشناخته و حالت سردرگمی را پشت سر بگذارند و از آن عبور کنند ولی این شناخت وجود ندارد و از سوی مراجعی که کارشان آموزش دادن است، آموزش داده نمی‌شود و گره می‌خورد با تفکرات سنتی و گاهی اوقات ناآگاهی‌ها و بی‌شناختی‌ها و فاجعه به بار می‌آورد.

● من به عنوان یک نویسنده وقتی احساس می‌کنم در بچه‌ها این نیاز وجود دارد و با آن مواجه‌اند و از سویی می‌بینم با این نیاز، خوب برخورد نمی‌شود، سعی می‌کنم در لابه‌لای کارهایم به آن بپردازم. مثلا در مجموعه داستان «کنار دریاچه نیمکت هفتم» که شامل ۷ داستان است، در کنار موضوعات دیگر به مسئله عشق هم پرداخته‌ام. مثلا در داستان «آخر دنیا کجاست» ماجرای دختری بیان می‌شود که دفترچه خاطراتش از سوی مسئولان مدرسه پیدا و خوانده می‌شود و آن‌ها به دلیل مطالبی که در آن دفترچه نوشته شده است با او برخورد می‌کنند و این سبب می‌شود که دختر بلایی سر خودش بیاورد و در ادامه بچه‌ها منتظرند بعد از مدتی دخترک به مدرسه برگردد.

این داستان را براساس خاطره واقعی نوشتم که قبلا در یک مجله خوانده بودم. آن زمان این مسئله خیلی در مدارس باب بود که اولیای مدرسه به خودشان اجازه می‌دادند وارد حریم خصوصی بچه‌ها شوند و کیفشان را جست‌وجو کنند و به کشفیاتی برسند و ناجی آن دانش‌آموز باشند. قصه دیگری هم در این کتاب هست که ماجرای دختری را بیان می‌کند که بزرگ شده است و احساس می‌کند تشکی که قبلا روی آن می‌خوابیده اندازه‌اش نیست و پاهایش از آن بیرون می‌زند. او خاطراتی را از گذشته به یاد می‌آورد؛ زمانی که عاشق پسر همسایه می‌شود و پدرش متوجه این نگاه‌ها می‌شود و با چاقو به سراغ پسر همسایه می‌رود.

داستان‌های این کتاب رنگ و بوی اجتماعی دارند و تاحدی تلخ‌اند. زمانی که منتشر شد برای یکی از جوایز کاندید شد ولی به دلیل سیاه‌نمایی کنار گذاشته شد و دیده نشد، درحالی‌که به نیازها و دغدغه‌های نوجوانان می‌پرداخت. البته شاید از دلایل دیده نشدن این کتاب از سوی نوجوانان این بود که نوجوانان بیشتر طرف‌دار رمان هستند تا داستان کوتاه. از سویی در این مجموعه نگاه من تاحدی واقع‌گرایانه و تلخ بود و بیشتر می‌خواست بزرگ‌ترها را قانع و توجهشان را نسبت به این موضوع جلب کند، نه نوجوان‌ها را.

● در جامعه ما موضوعاتی وجود دارد که همیشه قابل پرداخت هستند. نویسنده نباید خودسانسوری کند. باید با جسارت وارد شود و به این موضوعات بپردازد، موضوعاتی که با گذشت زمان همچنان به شکل یک تابو به قوت خود باقی است. از سویی وقتی نوجوان‌ها احساس کنند نیازشان در بازار رسمی کتاب کودک و نوجوان پاسخ داده نشده به سراغ رمان‌های عاشقانه بزرگ‌سال می‌روند. آن هم اگر شانس بیاورند رمان خوب بخوانند، اگر نه در ورطه رمان‌های زرد و بازاری می‌افتند. که تم همه آن‌ها ثابت است و چیز خاصی ندارد و به آن‌ها شناختی نمی‌دهد. اگر نویسنده هوشمندی پیدا شود که با شناخت از ادبیات و مفاهیم زیبایی‌شناختی به این موضوع بپردازد می‌تواند مخاطب نوجوان را هم قانع کند. جای این داستان‌ها در حوزه کودک و نوجوان خالی است.